Submit Date: 29 June 2026
Revise Date: 29 September 2026
Accept Date: 07 October 2026
Initial Publish: 27 October 2026
Final Publish: 21 April 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Jurisprudential Foundations of Transactions by Persons Addicted to Narcotic Drugs and the Grounds for Their Validity or Invalidity

Sepideh Bouzari[1]*, Ahmad Fadavi[2], Seyyed Mohsen Aziz[3], Arezou Chalani[4]

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Maragheh University, East Azarbaijan, Maragheh, Iran
2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran
3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Law, Faculty of Theology, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran
4. MA, Department of Private Law, Ta.C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran

* Corresponding Author's Email: bozari.s@maragheh.ac.ir

ABSTRACT

Drug addiction is a complex social and legal phenomenon with far-reaching implications for individuals' legal capacity and competence to enter into transactions. From the perspective of Imamī jurisprudence, the validity of transactions is contingent upon the existence of intention and consent, as well as intellectual and financial maturity. A fundamental question therefore arises as to whether a person suffering from addiction, due to impairment of volition and the faculty of discernment resulting from psychological and physical dependence, should be classified among legally incapacitated persons, thereby rendering his or her transactions legally ineffective. Employing a descriptive-analytical approach and drawing upon sources of Imamī jurisprudence, Iranian civil law, and forensic medical findings, the present study examines both the prescriptive ruling (ḥukm taklīfī) and the legal-effect ruling (ḥukm waḍʿī) applicable to transactions conducted by persons with substance addiction. The findings indicate that, in Islamic jurisprudence, the criterion for the validity of transactions is the existence of genuine intention and consent; where either of these elements is absent or seriously impaired, the contract is either void or non-effective pending authorization. Moreover, on the basis of jurisprudential principles such as the rule of "no harm" (lā ḍarar), the principle of the "negation of domination" (nafy al-sabīl), and the protection of property, a person who, as a result of addiction, loses the ability to distinguish between personal benefit and harm may be treated as legally equivalent to a spendthrift (safīh) or an insane person and may consequently be regarded as subject to legal interdiction. Nevertheless, where the degree of addiction does not result in the loss of contractual intention, the principle of validity applies to that person's transactions. It is therefore concluded that Imamī jurisprudence possesses sufficient doctrinal capacity to explain and regulate emerging issues concerning transactions entered into by persons with addiction and can provide a normative foundation for the formulation of specific rules within Iranian civil law and Islamic economic jurisprudence.

Keywords: *addiction, legal interdiction, legal capacity, intention and consent, invalid transactions, Imamī jurisprudence, Civil Code*

How to cite: Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2027). Jurisprudential Foundations of Transactions by Persons Addicted to Narcotic Drugs and the Grounds for Their Validity or Invalidity. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, *5*(1), 1-17.

تاریخ ارسال: ۸ تیر ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۷ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۵ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۵ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مبانی فقهی معاملات شخص معتاد به مواد مخدر و جهات صحت و بطلان آن

سپیده بوذری[۱*]، احمد فدوی[۲]، سیّد محسن آزیز[۳]، آرزو چلانی[۴]

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، آذربایجان شرقی، مراغه، ایران
۲. استادیار ، گروه حقوق، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۳. استادیار ، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران
۴. کارشناسی ارشد، گروه حقوق خصوصی،واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: bozari.s@maragheh.ac.ir

چکیده

اعتیاد به مواد مخدر یکی از پدیده‌های پیچیده اجتماعی و حقوقی است که آثار گسترده‌ای بر اهلیت و صلاحیت اشخاص در انجام معاملات دارد. از دیدگاه فقه امامیه، صحت معاملات منوط به وجود قصد و رضا و نیز رشد عقلی و مالی است. این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا شخص معتاد، به‌سبب اختلال اراده و قوه تمییز ناشی از وابستگی روانی و جسمانی، در زمره‌ی محجوران قرار می‌گیرد و معاملات او فاقد اثر است یا خیر. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع فقهی امامیه، حقوق مدنی ایران و یافته‌های پزشکی‌قانونی، به بررسی حکم تکلیفی و وضعی معاملات شخص معتاد می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که در فقه اسلامی، مناط اعتبار معاملات، تحقق قصد و رضا است و در صورت زوال یا اختلال جدی در این دو عنصر، عقد باطل یا غیرنافذ است. همچنین، بر پایه قواعد فقهی چون «لاضرر»، «نفی سبیل» و «حفظ مال»، شخصی که در اثر اعتیاد، قدرت تمییز نفع و ضرر خود را از دست می‌دهد، در حکم سفیه یا مجنون بوده و محجور محسوب می‌شود با این حال، اگر اعتیاد در حدی نباشد که موجب سلب قصد گردد، اصل صحت بر معاملات او حاکم است. نتیجه آن‌که فقه امامیه ظرفیت تبیین احکام جدید در حوزه معاملات اشخاص معتاد را دارد و می‌تواند مبنای تدوین مقررات خاص در حقوق مدنی و فقه اقتصادی ایران باشد.

کلیدواژگان: *اعتیاد، حجر، اهلیت، قصد و رضا، معاملات فاسد، فقه امامیه، قانون مدنی*

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

نحوه استناددهی: بوذری، سپیده.، فدوی، احمد.، آزیز، سیّد محسن.، و چلانی، آرزو. (۱۴۰۶). مبانی فقهی معاملات شخص معتاد به مواد مخدر و جهات صحت و بطلان آن . *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۱)، ۱۷-۱.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث در فقه معاملات و حقوق مدنی، مسئله‌ی «اهلیت» و آثار فقدان آن در صحت و نفوذ عقود است. شارع مقدس در تشریع احکام معاملات، بر قصد، رضا، رشد و عقل تأکید کرده است، زیرا تحقق عدالت اقتصادی و صیانت از اموال بدون وجود این ارکان ممکن نیست. در طول تاریخ فقه اسلامی، فقها با دقت فراوان حدود و ثغور اهلیت را در قالب مفاهیمی چون حجر، سفه و جنون تبیین کرده‌اند. بااین‌حال، تحولات اجتماعی و ظهور پدیده‌هایی چون اعتیاد به مواد مخدر، این پرسش نوپدید را ایجاد کرده است که آیا شخص معتاد نیز از حیث زوال یا ضعف اراده، مشمول احکام حجر است یا خیر.

در نظام حقوقی ایران، بر پایه قانون مدنی، محجوران عبارت‌اند از صغیر، مجنون و سفیه (ماده ۱۲۰۷). این تقسیم‌بندی متأثر از فقه امامیه است. با وجود این، وضعیت اعتیاد به‌عنوان عامل مؤثر بر اراده و تمییز در قانون تصریح نشده است. از دیدگاه فقه امامیه، معیار حجر «فقدان قوه تمییز و رشد عقلایی» است و هر عاملی که این قوه را از میان ببرد، در حکم جنون یا سفه محسوب می‌شود (al-Hilli, 1987; Najafi, 1988). بنابراین، اعتیاد شدید، به‌عنوان اختلالی مزمن در اراده و تشخیص، قابلیت تطبیق با این مفاهیم را دارد. از منظر اجتماعی نیز گسترش اعتیاد و تأثیر آن بر رفتارهای اقتصادی و خانوادگی، ضرورت بازنگری در احکام فقهی و حقوقی مرتبط با معاملات معتادان را دوچندان کرده است؛ زیرا بسیاری از دعاوی مربوط به فروش اموال، بخشش‌های غیرمعقول یا سوءاستفاده مالی از معتادان در محاکم مطرح می‌شود و قاضی ناچار است میان اصل صحت عقود و اصل حمایت از محجور جمع کند (Safaei & Ghasemzadeh, 2019; Zeraat, 2017).

این پژوهش با رویکردی تلفیقی، تلاش دارد ضمن تبیین مبانی نظری حجر در فقه امامیه و حقوق ایران، به بررسی جایگاه شخص معتاد در این نظام بپردازد. افزون بر آن، جهات فسخ معاملات، از جمله خیار غبن و قاعده لاضرر، در نسبت با معاملات معتاد تحلیل می‌شود تا مبنای فقهی منسجم برای قانون‌گذاری آتی فراهم گردد. در فقه معاملات، «اهلیت» از ارکان اساسی صحت عقد است. فقدان قصد یا رشد، از موجبات حجر و بطلان عقد به شمار می‌رود. از سوی دیگر، اعتیاد به مواد مخدر، که از منظر پزشکی‌قانونی نوعی اختلال روانی مزمن است (Goudarzi & Kiani, 2020)، می‌تواند بر قدرت تصمیم‌گیری، تشخیص و اراده‌ی شخص اثر مستقیم بگذارد. مسئله این پژوهش، بررسی فقهی و حقوقی این پرسش است که آیا شخص معتاد، به لحاظ زوال نسبی یا کامل اراده، مشمول احکام حجر بوده و در نتیجه معاملات او فاقد اثر است یا آنکه تا زمان صدور حکم قضایی حجر، معاملات او صحیح تلقی می‌شود.

قانون مدنی ایران در مواد ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۱، محجوران را صغیر، مجنون و سفیه معرفی کرده است؛ اما در خصوص معتادان، حکم صریحی ندارد. در نتیجه، تعیین وضعیت آنان مستلزم تحلیل فقهی و تفسیری از مفاهیم «سفه»، «جنون» و «فقدان رشد» است. این خلأ قانونی سبب شده تا در محاکم، تفسیرهای متفاوتی از اهلیت اشخاص معتاد ارائه گردد و گاه احکام متعارضی صادر شود (Zeraat, 2017). بر پایه مبانی فقهی امامیه، مناط حجر زوال قوه عقل است و هرگاه شخصی به‌سبب هر عاملی از قبیل بیماری روانی یا وابستگی شدید به مواد مخدر، قدرت تمییز نفع و ضرر را از دست دهد، در حکم محجور است (al-Hilli, 1987; al-Shahid al-Thani, 1989). ازاین‌رو، بررسی فقهی ـ حقوقی معاملات معتادان، نه‌تنها از حیث نظری بلکه از جهت کاربردی، برای اصلاح رویه‌های قضایی و حمایت از منافع عمومی اهمیت دارد. در دهه‌های اخیر، افزایش شمار مبتلایان به اعتیاد در ایران و تأثیر مستقیم آن بر رفتارهای اقتصادی و اجتماعی، چالش‌های نوینی را در حوزه فقه معاملات و حقوق مدنی پدید آورده است.

در عمل، اشخاص معتاد گاه اقدام به فروش اموال ضروری خود یا انعقاد قراردادهای زیان‌بار می‌کنند و پس از افاقه یا درمان، مدعی بطلان یا عدم نفوذ معاملات خویش می‌شوند. از سوی دیگر، نبود معیارهای قانونی روشن برای تعیین وضعیت اهلیت در این موارد، کار قاضی و کارشناسان را دشوار کرده است (Safaei & Ghasemzadeh, 2019). در حوزه فقه اقتصادی نیز، آثار معاملات اشخاص معتاد بر مشروعیت درآمد، ملکیت و انتقال دارایی‌ها، اهمیت مضاعفی دارد. تحلیل فقهی این مسئله می‌تواند به شفافیت نظام مالی اسلامی و حفظ عدالت اقتصادی کمک کند. افزون بر آن، از منظر اجتماعی، حمایت از اشخاص معتادِ در حال درمان و جلوگیری از سوءاستفاده مالی از آنان، ضرورتی انکارناپذیر است.

پیشینه پژوهش

در میان آثار فقهی، موضوع «اعتیاد» به‌عنوان سبب حجر، به‌صورت مستقیم بررسی نشده است، ولی فقهای امامیه درباره‌ی اسباب زوال عقل مانند جنون و مستی مباحث دقیقی دارند. شیخ طوسی در المبسوط و علامه حلی در تحریرالاحکام تصریح کرده‌اند که هرگونه زوال عقل، ولو موقت، موجب بطلان تصرفات است (al-Hilli, 1996). در میان پژوهش‌های معاصر، برخی نویسندگان مانند مغنیه و سبحانی اعتیاد را در حکم نوعی مستیِ مزمن دانسته‌اند که در صورت اثبات تأثیر آن بر قوه تمییز، موجب حجر است (Mughniyah, 1983; Sobhani, 2008).

در حقوق ایران نیز دکتر امامی و دکتر کاتوزیان اعتیاد را از مصادیق حجر ندانسته، اما در صورتی که اثر آن بر اراده محرز گردد، عقد را فاقد اعتبار می‌دانند (Emami, 1992; Katouzian, 2007). در مقابل، زراعت و شهیدی بر لزوم توجه به نظریه‌ی پزشکی‌قانونی در احراز حجر تأکید کرده‌اند (Shahidi, 2013; Zeraat, 2017). بااین‌حال، تاکنون پژوهشی جامع که هم‌زمان مبانی فقهی، حقوقی و پزشکی را ترکیب کند، ارائه نشده است.

نوآوری اصلی این پژوهش در سه محور است:

تلفیق مبانی فقهی و حقوقی با یافته‌های پزشکی‌قانونی برای ارائه معیارهای عینیِ تشخیص حجر ناشی از اعتیاد.

توسعه مبنای فقه اقتصادی حجر از طریق تحلیل قواعد «لاضرر»، «حفظ مال» و «اهلیت اقتصادی».

۳. پیشنهاد اصلاح قانون مدنی ایران در موضوع مورد بحث، به‌منظور درج صریح «اعتیاد شدید» در کنار اسباب کلاسیک حجر، با تفکیک میان اعتیاد زائل‌کننده قصد (موجب بطلان) و اعتیاد تضعیف‌کننده رشد (موجب غیرنفوذ).

مفاهیم کلیدی پژوهش

در این پژوهش، اعتیاد به‌عنوان وضعیتی در نظر گرفته می‌شود که استمرار مصرف ماده و وابستگی به آن می‌تواند بر عملکرد روانی و جسمانی شخص اثر بگذارد. از نظر فقهی، صرف این عنوان برای سلب اهلیت کافی نیست؛ ملاک آن است که آثار مصرف، در مورد مشخص، به اختلال مؤثر در ادراک یا اراده بینجامد. بنابراین، باید میان وابستگی به ماده و وضعیت شخص در لحظه انعقاد عقد تفکیک کرد (Dehkhoda, 1959; Mughniyah, 1983).

حجر در اصطلاح فقهی و حقوقی به محدودیتی گفته می‌شود که به دلیل فقدان یا کاستی یکی از شرایط لازم برای تصرف مستقل مالی ایجاد می‌شود. در حقوق مدنی، مهم‌ترین مصادیق آن صغر، جنون و سفه‌اند. از منظر تحلیلی، اهمیت حجر در این موضوع از آن جهت است که نشان می‌دهد حمایت از مال شخص، تابع عنوان ظاهری نیست و با احراز فقدان توانایی لازم برای اداره مال ارتباط دارد (al-Hilli, 1996). در یک تقسیم‌بندی کلی، حجر ممکن است به سبب اختلال در توانایی شخص برای اداره امور مالی یا به دلیل حمایت از حقوق اشخاص دیگر مطرح شود. آثار هر یک نیز با توجه به مبنای حجر متفاوت است. در حقوق ایران، مقررات قانون مدنی حدود این محدودیت‌ها و آثار تصرفات مالی محجوران را مشخص کرده است. سفه در این پژوهش به معنای

ناتوانی در تشخیص مصلحت مالی و انجام تصرفات اقتصادی ناسازگار با معیار متعارف عقلایی است. بنابراین، اگر اعتیاد در شخصی موجب شود که وی به‌طور مستمر و قابل احراز اموال خود را بدون سنجش متعارف سود و زیان مصرف یا منتقل کند، بررسی وضعیت او در چارچوب سفه قابل طرح خواهد بود. ملاک، رفتار مالی و توان مصلحت‌سنجی است، نه صرف سابقه مصرف مواد. در فقه، جنون بیش از آنکه به یک برچسب پزشکی محدود شود، به وضعیتی اشاره دارد که در آن کارکرد عقل و قدرت تشخیص به نحو مؤثر از بین می‌رود. در منابع مختلف، از تعابیری مانند زوال عقل، اختلال عقل یا فساد عقل برای توضیح این وضعیت استفاده شده است. در تحلیل حاضر، همین معیار کارکردی اهمیت دارد: هرگاه شخص در زمان معامله فاقد توان فهم ماهیت و آثار عمل حقوقی باشد، باید آثار فقدان قصد بررسی شود؛ اما اگر این توان باقی باشد، صرف وجود اختلال یا سابقه بیماری برای بطلان معامله کافی نیست.

برخی فقها در بحث جنون بر استمرار و استقرار اختلال تأکید کرده‌اند و برخی دیگر، در موارد دارای آثار حقوقی، وضعیت شخص در زمان عمل را ملاک قرار داده‌اند. از این اختلاف می‌توان نتیجه گرفت که در موضوع اعتیاد نیز باید میان وضعیت پایدار و وضعیت‌های موقت ناشی از مصرف تفکیک شود. در نتیجه، معیار عملی‌تر برای حقوق معاملات، بررسی میزان اختلال درک و اراده هنگام انعقاد عقد است، نه تشخیص یک عنوان کلی برای تمام دوره اعتیاد. در حقوق ایران نیز قانون مدنی آثار جنون را بیان کرده، اما تعریف جامع و مستقلی از مفهوم جنون ارائه نکرده است. به همین دلیل، تشخیص موضوع در عمل به اوضاع و احوال و نظر کارشناسی وابسته می‌شود. در مسئله حاضر نیز نمی‌توان از شباهت میان برخی آثار اعتیاد شدید و جنون، بدون احراز وضعیت واقعی شخص، نتیجه بطلان گرفت؛ بلکه باید اثر اختلال بر قصد و اراده بررسی شود (Katouzian, 2002; Zeraat, 2017). تشخیص منشأ و ماهیت اختلالات روانی در صلاحیت علوم تخصصی است و حقوق تنها آثار حقوقی آن را تعیین می‌کند. ازاین‌رو، در پرونده‌های مربوط به اهلیت شخص معتاد، داده‌های پزشکی باید به‌صورت کارشناسی و در ارتباط با زمان معامله تفسیر شود و قاضی بر مبنای مجموع ادله درباره اثر حقوقی آن تصمیم بگیرد. پزشکی قانونی می‌تواند درباره نوع و شدت وابستگی، نشانه‌های شناختی و رفتاری و وضعیت فرد در مقطع مورد نظر اظهارنظر کند. بااین‌حال، گزارش پزشکی جایگزین تصمیم قضایی نیست؛ بلکه یکی از ادله برای احراز وجود یا عدم وجود اختلال مؤثر بر اهلیت است. این تفکیک، هم از حمایت بی‌دلیل از ادعای حجر جلوگیری می‌کند و هم امکان حمایت از شخصی را که واقعاً توان تصمیم‌گیری نداشته است فراهم می‌سازد.

قصد به اراده‌ای گفته می‌شود که به ایجاد اثر حقوقی معین تعلق گرفته و رضا ناظر به پذیرش و رضایت درونی نسبت به معامله است. بنابراین، اگر اعتیاد به مرحله‌ای برسد که شخص اصلاً ماهیت عمل خود را درک نکند، مسئله فقدان قصد مطرح می‌شود؛ ولی اگر قصد وجود داشته و تنها رشد یا مصلحت‌سنجی مالی دچار اختلال باشد، باید آثار حجر یا عدم نفوذ را جداگانه بررسی کرد (Shahidi, 2013).

اوصاف افراد سفیه، مجنون و معتاد در فقه و حقوق

الف) اوصاف سفیه در فقه و حقوق در فقه، سفه ناظر به رفتار مالی غیرعقلایی و ناتوانی از اداره متعارف دارایی است. اهمیت این مفهوم برای موضوع حاضر در آن است که ممکن است شخص از حیث فهم کلی امور سالم باشد، اما در تصمیم‌های مالی قدرت تشخیص مصلحت را از دست داده باشد. بنابراین، بررسی معاملات شخص معتاد باید بر رفتار اقتصادی و توان مصلحت‌سنجی او متمرکز شود، نه بر عنوان اعتیاد به‌تنهایی (Dehkhoda, 1959; Najafi, 1988). ماده ۱۲۰۸ قانون مدنی، سفیه را شخصی معرفی می‌کند که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نیست.

در نتیجه، معیار اصلی سفه در حوزه معاملات، کیفیت تصمیم مالی است. نشانه‌هایی مانند بی‌توجهی مستمر به ارزش مال، ناتوانی در ارزیابی سود و زیان و تصمیم‌های مالی هیجانی می‌تواند در ارزیابی کارشناسی مؤثر باشد. اگر این وضعیت ناشی از اعتیاد باشد، باید رابطه سببیت میان اختلال و رفتار مالی نیز احراز شود (Emami, 1992).

ب) اوصاف مجنون در فقه و حقوق

در تحلیل فقهی، جنون ممکن است دائمی یا دوره‌ای باشد و اثر معامله نیز تابع وضعیت شخص در زمان اقدام است. این تقسیم‌بندی برای بحث اعتیاد اهمیت دارد؛ زیرا ممکن است فرد در بخشی از زمان‌ها قدرت فهم و تصمیم‌گیری داشته باشد و در بخش دیگری فاقد آن باشد. بنابراین، زمان انعقاد عقد و وضعیت واقعی شخص در همان زمان باید محور بررسی قرار گیرد (al-Shahid al-Thani, 1989). قانون مدنی در ماده ۱۲۱۱، جنون را از اسباب حجر دانسته است. در مواردی که اختلال دوره‌ای است، وضعیت شخص در زمان افاقه اهمیت پیدا می‌کند. این منطق را نمی‌توان بدون دلیل به تمام افراد معتاد تعمیم داد؛ اما می‌توان از آن به‌عنوان الگویی برای تفکیک دوره اختلال شدید از دوره‌ای که شخص توانایی عادی تصمیم‌گیری دارد استفاده کرد (Katouzian, 2002).

ج) اوصاف معتاد از منظر فقه و حقوق

در موضوع اعتیاد، عنوان فقهی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که وابستگی به ماده، کارکرد عقل و اراده را در حد مؤثر مختل کرده باشد. در چنین وضعیتی، معامله ممکن است از حیث فقدان قصد یا عدم توانایی در اداره مال با اشکال مواجه شود. ازاین‌رو، باید اثر واقعی مصرف بر شخص در زمان معامله بررسی شود و از حکم کلی درباره همه معتادان پرهیز کرد (al-Zuhayli, 1983; Mughniyah, 1983). از نظر حقوقی، تشخیص اثر اعتیاد بر اهلیت نیازمند ارزیابی موردی است. نظر پزشکی قانونی می‌تواند درباره وضعیت شناختی و روانی فرد در زمان مورد اختلاف مؤثر باشد، اما نتیجه حقوقی آن باید با مقررات قانون مدنی و سایر ادله پرونده سنجیده شود (Goudarzi & Kiani, 2020). در این چارچوب، صرف سابقه مصرف یا وابستگی، بدون احراز اختلال مؤثر، برای سلب اعتبار معامله کافی نیست. وجه اشتراک سفه، جنون و وضعیت شدید ناشی از اعتیاد را می‌توان در اختلال توانایی تصمیم‌گیری مالی جست‌وجو کرد، ولی ماهیت و شدت اختلال در این سه وضعیت یکسان نیست. در جنون ممکن است ادراک و قصد از بین برود؛ در سفه، توان اداره مال و مصلحت‌سنجی مختل می‌شود؛ و در اعتیاد، هر دو وضعیت بسته به شدت و زمان مصرف ممکن است رخ دهد. بنابراین، اثر حقوقی اعتیاد باید تابع نوع اختلال باشد. اگر قصد و درک ماهیت عمل از بین رفته باشد، بحث بطلان مطرح می‌شود؛ اگر قصد وجود داشته اما رشد و مصلحت‌سنجی مالی مختل شده باشد، باید قواعد مربوط به عدم نفوذ و حجر بررسی شود؛ و اگر هیچ اختلال مؤثری احراز نشود، اصل صحت باقی است.

تحلیل تطبیقی فقه امامیه و حقوق ایران

فقهای امامیه و اهل سنت در باب اهلیت و حجر اشتراک‌های قابل توجهی دارند، اما تفاوت‌هایی نیز در مصادیق و شیوه اثبات آن دیده می‌شود. در فقه امامیه، عقل شرط صحت تکلیف و معاملات است، در حالی‌که برخی مذاهب اهل سنت حجر را به حکم حاکم محدود کرده‌اند (al-Zuhayli, 1983). فقهای شیعه با استناد به قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم ما لم یضروا بأنفسهم» و آیه‌ی «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم» (نساء: ۵)، تأکید دارند که تسلط بر مال مقید به عقل و رشد است. ازاین‌رو، هر نوع زوال عقل، ولو موقت، موجب حجر است.

در حقوق ایران، اصل بر صحت معاملات است و حجر نیازمند اثبات قضایی است. به موجب ماده ۱۲۱۱ قانون مدنی، مجنون مطلقاً محجور است و مجنون ادواری در حال افاقه دارای اهلیت

است. بنابراین، اگر اعتیاد موجب زوال عقل موقت شود، معامله در آن حال باطل است، ولی در زمان افاقه صحیح است. رویه قضایی نیز همین دیدگاه را پذیرفته است.

مبانی فقه اقتصادی در حکم معاملات معتاد

در فقه اقتصادی، اعتبار مبادلات با حفظ مال، جلوگیری از اضرار و رعایت اراده معتبر پیوند دارد. بر این اساس، قواعد فقهی را باید نه برای ایجاد یک حجر کلی، بلکه برای تعیین حدود حمایت از شخصی به کار گرفت که اعتیاد در مورد او واقعاً توان تصمیم‌گیری مالی را مختل کرده است.

قاعده لاضرر می‌تواند در جایی مطرح شود که اجرای یک وضعیت حقوقی به زیان غیرمتعارف و قابل انتساب بینجامد. در معامله شخص معتاد، این قاعده به خودی خود بطلان ایجاد نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند در کنار سایر ادله، مبنایی برای جلوگیری از سوءاستفاده یا جبران ضرر باشد (Naraqi, 1996).

قاعده نفی سبیل در این بحث می‌تواند از منظر جلوگیری از سلطه ناروا و سوءاستفاده از وضعیت آسیب‌پذیر شخص مورد توجه قرار گیرد. استفاده از این قاعده نیز باید با موضوع و شرایط آن منطبق باشد و نمی‌توان صرف اعتیاد را مساوی با تحقق نفی سبیل دانست (Sobhani, 2008).

حفظ مال و عقل از مبانی مهم حمایت از اشخاص فاقد توانایی تصمیم‌گیری است. اگر اعتیاد به حدی برسد که شخص نتواند از دارایی خود به شکل متعارف مراقبت کند، این مبنا می‌تواند در توجیه محدودیت تصرف و حمایت قضایی از او نقش داشته باشد (al-Hilli, 1996).

در موارد تردید، اصل صحت مانع از آن است که صرف ادعای اعتیاد به بی‌اعتباری معامله منجر شود. بنابراین، تا زمانی که فقدان قصد، اختلال مؤثر در رشد یا تحقق یکی از اسباب قانونی حجر ثابت نشده باشد، اعتبار معامله اصل قرار می‌گیرد (Katouzian, 2002). از نظر اقتصادی، آثار معامله‌ای که در آن اراده معتبر وجود نداشته است می‌تواند به انتقال ناموجه مال و ایجاد اختلاف درباره ضمان بینجامد. بااین‌حال، باید میان بطلان معامله، عدم نفوذ و مسئولیت مدنی تفکیک کرد و برای هر یک دلیل مستقل ارائه داد. همین تفکیک مانع از آن می‌شود که هر معامله نامطلوب اقتصادی، بدون احراز شرایط قانونی، باطل تلقی شود.

مبنای نظریه حجر سفیه و مجنون و اشتراک آن با شخص معتاد

مبنای حمایت از محجور را می‌توان در دو محور خلاصه کرد:

نخست، جلوگیری از آسیب به نظم و حقوق مالی؛

دوم، صیانت از خود شخص در برابر تصمیم‌هایی که به دلیل فقدان توانایی لازم، به زیان او تمام می‌شود.

این مبانی، ظرفیت آن را دارند که در تحلیل وضعیت شدید اعتیاد نیز مورد استفاده قرار گیرند، مشروط به احراز اختلال واقعی. در منابع فقهی، برای حجر هدف‌هایی مانند صیانت از نفس و مال ذکر شده است. این مبنا نشان می‌دهد که فلسفه حجر، صرفاً نام‌گذاری اشخاص نیست، بلکه حمایت از مصلحتی است که به علت نقص توانایی تصمیم‌گیری در معرض خطر قرار گرفته است (al-Hilli, 1987). بر همین اساس، اگر ثابت شود اعتیاد در شخص معین، قدرت اداره مال یا تصمیم‌گیری معتبر را از بین برده است، می‌توان از همان مبنای حمایتی برای تحلیل وضعیت او استفاده کرد. نتیجه باید از وضعیت واقعی شخص به دست آید، نه از عنوان اعتیاد به‌صورت مجرد (Najafi, 1988).

در فقه اسلامی، عقل در بحث تکلیف و بسیاری از آثار حقوقی جایگاه اساسی دارد. برای استناد به این مبنا، می‌توان از آیات و روایات مربوط به رفع تکلیف از فاقدان قدرت ادراک و نیز مباحث فقهی درباره مجنون استفاده کرد؛ اما در این مقاله، این ادله صرفاً به‌عنوان مبنای اصل عقلایی بودن تکلیف و تصرف به کار می‌روند و حکم معاملات شخص معتاد باید با توجه به وضعیت خاص او استنباط شود. یکی از شروط تکلیف را عقل دانسته‌اند. آثار فقهی فقدان عقل در عبادات و معاملات نشان می‌دهد که وجود قصد و

ادراک معتبر، پیش‌شرط انتساب عمل حقوقی است. بااین‌حال، این احکام درباره مجنون را نمی‌توان بدون احراز موضوع به شخص معتاد تسری داد. برای شخص معتاد، نقطه آغاز بررسی، اثبات اختلال مؤثر در زمان عمل است؛ سپس باید بر اساس نوع اختلال، حکم بطلان یا عدم نفوذ تعیین شود. در فقه، جنون آثار گسترده‌ای در اهلیت و برخی مسئولیت‌های حقوقی دارد. این آثار، بیش از آنکه مجوز توسعه خودکار عنوان جنون باشد، نشان می‌دهد که هرگاه قوه ادراک به‌طور واقعی زایل شود، قانون و فقه از آثار عمل حقوقی حمایت نمی‌کنند. در مورد اعتیاد، این نتیجه فقط در صورت احراز همان وضعیت موضوعی قابل استفاده است. تشخیص موضوع جنون و اختلالات مشابه، در عمل نیازمند استفاده از داده‌های تخصصی است؛ اما تعیین اثر حقوقی آن با مرجع قضایی است. همین تفکیک در پرونده‌های مرتبط با اعتیاد نیز باید رعایت شود تا نظر کارشناسی به جای حکم حقوقی ننشیند و در عین حال، بدون کارشناسی نیز وضعیت واقعی شخص نادیده گرفته نشود.

الف) اشتراک اعتیاد با سفه و جنون از منظر فقهی

تفاوت سه وضعیت مورد بحث را بهتر است بر پایه «نوع اختلال» بیان کنیم: در جنون، ممکن است توان ادراک و قصد از بین برود؛ در سفه، تمرکز بر ناتوانی در اداره عقلایی مال است؛ و در اعتیاد، بسته به شدت و زمان مصرف، هر یک از این دو وضعیت ممکن است تحقق یابد.

- در فرض زوال واقعی ادراک و قصد، معامله از جهت فقدان قصد با اشکال اساسی مواجه است و بحث بطلان مطرح می‌شود.
- در فرض باقی بودن قصد اما وجود اختلال مؤثر در رشد و مصلحت‌سنجی مالی، موضوع در قلمرو احکام حجر و عدم نفوذ قابل بررسی است.
- در فرضی که اعتیاد بر قصد و رشد اثر مؤثری نداشته باشد، صرف عنوان اعتیاد موجب بی‌اعتباری معامله نیست و اصل صحت باید رعایت شود. از مباحث فقهی مربوط به سفه می‌توان این نکته را استخراج کرد که معیار حمایت، ناتوانی در تشخیص مصلحت مالی است. این معیار، در صورت احراز موضوع، قابلیت استفاده تحلیلی در مورد شخص معتاد را دارد؛ زیرا منشأ اختلال، به خودی خود تعیین‌کننده حکم نیست. در برخی دیدگاه‌های فقه اهل سنت نیز، ناتوانی ناشی از مستی یا اختلال عقلانی در ارزیابی مصلحت، در تعیین حکم تصرف مالی مؤثر دانسته شده است (al-Zuhayli, 1983). این دیدگاه برای مقایسه مفید است، اما حکم حقوقی در ایران باید بر اساس قانون مدنی و مبانی پذیرفته‌شده در فقه امامیه تنظیم شود.

ب) مبنای عقلی نظریه حجر

از منظر عقلی، اعتبار تصرف مالی به حداقلی از توانایی برای فهم موضوع و سنجش پیامدهای آن وابسته است. بنابراین، حمایت از شخصی که این توانایی را از دست داده، با مبنای عقلایی حجر سازگار است. در مقابل، هرگاه توانایی مزبور باقی باشد، محدود کردن اختیار مالی نیازمند دلیل روشن است (Katouzian, 2007). در نتیجه، اعتیاد زمانی می‌تواند در قلمرو حجر قرار گیرد که به‌طور واقعی همان نقصی را ایجاد کند که فلسفه حجر برای رفع آن وضع شده است. این برداشت، میان حمایت از فرد آسیب‌پذیر و اصل آزادی تصرف در مال تعادل برقرار می‌کند.

تحلیل فقهی ـ پزشکی و آثار حقوقی معاملات معتاد

در تحلیل فقهی ـ حقوقی، باید سه وضعیت از یکدیگر جدا شود: فقدان قصد، اختلال در رشد یا رضای معتبر، و حالت عادی. در حالت نخست، بحث بطلان مطرح می‌شود؛ در حالت دوم، حسب مورد باید عدم نفوذ یا سایر راهکارهای حمایتی بررسی شود؛ و در حالت سوم، اصل صحت جاری است. بنابراین، تشخیص پزشکی باید به تعیین یکی از این وضعیت‌ها کمک کند، نه اینکه به‌تنهایی نتیجه حقوقی را تعیین کند (Emami, 1992; Shahidi, 2013). ماده ۱۲۱۱ قانون مدنی درباره جنون حکم

خاص دارد و اعتیاد را نام نبرده است. بنابراین، تسری حکم این ماده به اعتیاد باید از مسیر احراز عنوان قانونی یا اثبات فقدان قصد و شرایط اساسی عقد انجام شود، نه صرفاً با قیاس عنوان‌ها. اگر در زمان معامله فقدان قصد اثبات شود، آثار بطلان از قواعد عمومی معاملات قابل بررسی است. در صورت احراز بطلان یا عدم نفوذ، آثار حقوقی تابع مبنای انتخاب‌شده خواهد بود و باید از یکدیگر تفکیک شوند:

نخست، در معامله باطل، انتقال مالکیت بر مبنای عقد باطل تحقق نمی‌یابد و آثار استرداد عوضین مطرح می‌شود.

دوم، در معامله غیرنافذ، اثر حقوقی عقد به وضعیت تنفیذ یا رد وابسته است و نمی‌توان آن را با معامله باطل یکسان دانست.

سوم، اگر در نتیجه رفتار یکی از طرفین خسارتی به دیگری یا ثالث وارد شود، مسئولیت مدنی باید با شرایط مستقل خود بررسی شود.

چهارم، در صورت وجود شرایط قانونی حجر، امکان طرح دعوا و اتخاذ تدابیر حمایتی از جمله تعیین قیم مطابق مقررات مربوط وجود دارد (Zeraat, 2017). در تحلیل اقتصادی نیز باید میان نامطلوب بودن نتیجه معامله و بطلان حقوقی آن تفاوت گذاشت. معامله‌ای که به دلیل فقدان قصد معتبر شکل نگرفته، با معامله‌ای که صرفاً برای یکی از طرفین زیان‌بار است یکسان نیست. این تفکیک برای حفظ امنیت معاملات و جلوگیری از توسعه بی‌ضابطه حجر اهمیت دارد.

جهات فسخ معاملات شخص معتاد و تحلیل فقهی ـ حقوقی آن

جهات حمایت یا بی‌اعتبارسازی معامله شخص معتاد را می‌توان در چند وضعیت بررسی کرد: فقدان قصد یا رضای معتبر، غبن ناشی از سوءاستفاده، تدلیس، جهت نامشروع و نیز آثار حکم حجر. هر یک از این موارد مبنای حقوقی جداگانه دارد و نباید همه آنها به‌عنوان «بطلان ناشی از اعتیاد» جمع شوند.

الف) فقدان قصد و رضا

اگر اعتیاد در زمان عقد به اندازه‌ای باشد که شخص قصد ایجاد اثر حقوقی را نداشته یا ماهیت عمل را درک نکند، بطلان از جهت فقدان قصد قابل بررسی است. اگر قصد وجود داشته ولی وضعیت شخص موجب اختلال در رضای معتبر یا رشد مالی شده باشد، باید مقررات عدم نفوذ و حجر مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، تفکیک قصد از رضا برای تعیین اثر حقوقی ضروری است (Najafi, 1988; Shahidi, 2013).

ب) خیار غبن فاحش ناشی از سوءاستفاده از وضعیت اعتیاد

در صورتی که طرف مقابل از وضعیت آسیب‌پذیر شخص معتاد آگاهانه استفاده کند و معامله با تفاوت فاحش میان ارزش واقعی و عوض انجام شود، بررسی خیار غبن مطرح می‌شود. در اینجا منشأ حمایت، تحقق شرایط غبن و سوءاستفاده است، نه صرف عنوان اعتیاد. بنابراین، باید ارکان خیار در هر پرونده احراز شود (Emami, 1992). ادعای وجود رأی قضایی مشخص درباره «معامله فرد معتاد» در متن اولیه، منبع‌نامه کامل و قابل تطبیقی نداشت؛ برای جلوگیری از استناد ناقص، این مثال حذف و تحلیل بر قواعد عام غبن مبتنی شد.

ج) خیار تدلیس در پنهان‌کردن اعتیاد

اگر اعتیاد عمداً از طرف مقابل پنهان شود و این پنهان‌کاری در تصمیم او برای انعقاد معامله مؤثر باشد، در صورت تحقق شرایط قانونی می‌توان موضوع تدلیس را بررسی کرد. در حقوق ایران، ماده ۴۳۸ قانون مدنی مبنای تعریف تدلیس است و آثار آن باید بر اساس شرایط مقرر در قانون تعیین شود.

د) مشروع نبودن جهت معامله

اگر جهت معامله، تحصیل یا مصرف مواد مخدر باشد و نامشروع بودن جهت به نحو قانونی قابل استناد باشد، ماده ۲۱۷ قانون مدنی می‌تواند مبنای بررسی بطلان قرار گیرد. این وضعیت از بحث اهلیت جداست و نباید با حجر ناشی از اعتیاد خلط شود.

هـ) حجر قضایی و اثر آن

پس از احراز حجر و تحقق شرایط مقرر در قانون، آثار معاملات محجور باید مطابق مقررات مربوط به نوع حجر تعیین شود. ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی درباره تصرفات مالی غیررشید چارچوب خاصی دارد؛ ازاین‌رو، تعمیم آن به هر وضعیت اعتیاد بدون احراز عنوان قانونی صحیح نیست.

ادله موافقان و مخالفان حجر معتاد

الف) موافقان

فقهای موافق با نظریه حجر معتاد به سه دسته دلیل استناد کرده‌اند: مبنای عقلی موافقان آن است که حمایت از مال شخصی که توان تشخیص سود و زیان را از دست داده، با منطق حجر سازگار است (al-Hilli, 1987).

از نظر نقلی نیز آیه ۵ سوره نساء درباره عدم واگذاری اموال به سفیهان، می‌تواند به‌عنوان یکی از مبانی بحث درباره حمایت از مال افراد فاقد رشد مورد استناد قرار گیرد؛ اما تطبیق آن بر شخص معتاد نیازمند احراز سفه و شرایط موضوعی است (Najafi, 1988).

قاعده لاضرر نیز می‌تواند در حمایت از شخص در برابر زیان غیرمتعارف مورد توجه قرار گیرد، مشروط بر اینکه شرایط استناد به قاعده احراز شود (Naraqi, 1996).

ب) مخالفان

مخالفان نظریه حجر معتاد معتقدند که:

منتقدان توسعه اسباب حجر معتقدند که فهرست محجوران در قانون مدنی باید با احتیاط تفسیر شود و نمی‌توان بدون مبنای قانونی روشن، عنوان جدیدی بر آن افزود (Katouzian, 2007).

از سوی دیگر، اصل صحت اقتضا می‌کند که معامله شخص معتاد تا زمانی که فساد یا عدم نفوذ آن اثبات نشده، معتبر تلقی شود (Shahidi, 2013).

همچنین، تشخیص اثر اعتیاد بر اراده می‌تواند دشوار باشد و اگر معیارهای آن روشن نباشد، احتمال طرح ادعاهای بی‌پایه و خدشه به امنیت معاملات افزایش می‌یابد (Safaei & Ghasemzadeh, 2019). در هر دو رویکرد، یک نقطه مشترک وجود دارد: تعیین اثر حقوقی اعتیاد باید بر پایه ادله قابل ارزیابی، از جمله وضعیت شخص در زمان معامله و در صورت لزوم نظر کارشناسی، انجام شود.

نقش پزشکی قانونی و دادگاه در احراز حجر معتاد

احراز حجر یک امر حقوقی و قضایی است و پزشکی قانونی نقش کارشناس در تشخیص وضعیت جسمانی و روانی را بر عهده دارد. گزارش کارشناسی باید تا حد امکان به زمان معامله مرتبط باشد و میزان اختلال شناختی، قدرت فهم و توان تصمیم‌گیری شخص را توضیح دهد (Goudarzi & Kiani, 2020). برای ارزیابی کارشناسی، مواردی مانند نوع ماده مصرفی، مدت و شدت وابستگی، وضعیت فرد در زمان معامله و نشانه‌های اختلال شناختی می‌تواند اهمیت داشته باشد:

- نوع ماده و الگوی مصرف و مدت وابستگی
- نشانه‌های رفتاری و شناختی در مقطع انعقاد معامله
- توان فهم موضوع معامله و ارزیابی پیامدهای مالی

احتمال دوره‌های افاقه و تفاوت وضعیت شخص در زمان‌های مختلف. بر مبنای مجموعه این داده‌ها، دادگاه می‌تواند درباره وجود یا عدم وجود شرایط قانونی حجر و اثر آن بر معامله تصمیم بگیرد:

• در صورت احراز اختلال دوره‌ای، وضعیت شخص در زمان معامله باید مشخصاً بررسی شود.

• در صورت احراز زوال مستمر و مؤثر توانایی، آثار حجر مطابق عنوان قانونی مربوط اعمال می‌شود. اگر شخص در زمان معامله در وضعیت افاقه و دارای توانایی لازم بوده باشد، صرف سابقه اعتیاد نباید موجب بی‌اعتباری معامله شود. در مقابل، اگر فقدان قصد یا اختلال مؤثر در رشد در همان زمان اثبات شود، نتیجه

متفاوت خواهد بود (al-Shahid al-Thani, 1989; Katouzian, 2002). از منظر حمایتی، می‌توان در چارچوب قوانین موجود و با رعایت شرایط قضایی، به‌جای تعمیم حجر مطلق، بر تدابیر متناسب با میزان اختلال تأکید کرد؛ زیرا هدف حمایت باید با کمترین محدودیت لازم برای حقوق مالی شخص دنبال شود.

ارتباط خیار غبن و قاعده لاضرر با موضوع معاملات معتاد

خیار غبن در جایی قابل طرح است که تفاوت فاحش ارزش عوضین و شرایط مقرر قانونی وجود داشته باشد. قاعده لاضرر می‌تواند پشتوانه تحلیلی این حمایت باشد، اما تحقق خیار به احراز شرایط قانونی خود نیاز دارد. در مورد معتاد، این ارتباط دو وجه دارد: در این زمینه دو وضعیت قابل تصور است:

ممکن است شخص معتاد به علت اختلال در ارزیابی ارزش مال، مغبون شده باشد؛ یا طرف مقابل به دلیل وضعیت معامله و بی‌اعتباری احتمالی آن، با خطر زیان مواجه شود. هر دو وضعیت باید با قواعد خاص خود بررسی شود. قاعده لاضرر می‌تواند در جلوگیری از زیان ناموجه نقش داشته باشد، اما از آن نمی‌توان به‌تنهایی نتیجه گرفت که همه معاملات زیان‌بار شخص معتاد قابل فسخ‌اند. معیار، تحقق ضرر موضوع قاعده و ارتباط آن با حکم مورد بحث است (Naraqi, 1996; Sobhani, 2008).

در دیدگاه فقهی، قلمرو لاضرر ناظر به نفی حکم ضرری است و در موضوع حاضر باید به‌طور دقیق مشخص شود که کدام حکم یا اثر حقوقی موجب ضرر است. ازاین‌رو، حمایت از شخص معتاد بهتر است در کنار سایر قواعد و مقررات و با توجه به وضعیت واقعی او تحلیل شود (Khomeini, 1982). مواد ۴۱۶ تا ۴۲۱ قانون مدنی شرایط خیار غبن را بیان می‌کنند. بنابراین، اگر اعتیاد صرفاً یکی از عوامل مؤثر بر عدم توجه شخص به ارزش واقعی مال باشد، ابتدا باید شرایط غبن در معامله احراز و سپس اثر آن تعیین شود؛ اعتیاد به خودی خود جایگزین ارکان خیار نیست. در صورت ورود خسارت ناشی از رفتار متقلبانه یا تعدی، مسئولیت مدنی نیز می‌تواند مستقل از بحث اعتبار عقد مطرح شود. در این فرض، وجود رابطه سببیت، ورود ضرر و سایر شرایط مسئولیت باید جداگانه اثبات شود. در مجموع، خیار غبن و سایر راهکارهای حمایتی می‌توانند در کنار قواعد حجر، امکان حمایت از شخص آسیب‌پذیر را فراهم کنند؛ اما هر راهکار باید بر مبنای شرایط خاص خود اعمال شود. این تفکیک، هم از حمایت از قربانی سوءاستفاده می‌کند و هم از بی‌اعتبار شدن بی‌ضابطه معاملات جلوگیری می‌کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی حکم تکلیفی و وضعی معاملات شخص معتاد به مواد مخدر، بر اساس مبانی فقه امامیه، حقوق مدنی ایران و یافته‌های پزشکی‌قانونی انجام شد. مسئله‌ی محوری این مقاله آن بود که آیا اعتیاد، به‌عنوان عاملی که بر اراده، قصد و رشد اقتصادی اثر می‌گذارد، می‌تواند موجب حجر و در نتیجه بطلان یا عدم نفوذ معاملات شود یا خیر. نتایج به‌دست‌آمده از بررسی منابع فقهی و حقوقی نشان داد که معیار اصلی در احراز حجر، اختلال در قوه تمییز و فقدان رشد عقلایی در تصمیم‌گیری‌های مالی است، نه صرف وجود یک عنوان ظاهری مانند جنون یا سفه. بنابراین، هرگاه اعتیاد به‌گونه‌ای باشد که قدرت تشخیص نفع و ضرر را از شخص سلب کند، همان ملاک فقهی حجر بر او صادق است. از منظر فقه امامیه، عقل و قصد دو رکن اساسی در صحت تکلیف و معاملات‌اند. فقهای بزرگ مانند محقق حلی، شهید ثانی و نجفی تصریح کرده‌اند که هر نوع زوال یا ضعف عقل، موجب رفع اهلیت و منع از تصرف در مال می‌شود. نتیجه، شخص معتاد در حالتی که به سبب مصرف مواد مخدر فاقد درک صحیح از ماهیت و آثار عقد باشد، از نظر فقهی در حکم مجنون است و عقد او باطل خواهد بود. اگر اعتیاد موجب ضعف در تصمیم‌گیری و ناتوانی در سنجش مصالح اقتصادی شود، در حکم

سفیه است و عقدش غیرنافذ خواهد بود تا زمانی که ولی یا قیم آن را تنفیذ کند. از دیدگاه حقوقی نیز، هرچند قانون مدنی در مواد ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۱، نامی از اعتیاد نبرده است، ولی می‌توان با تفسیر موسع از مواد مزبور و بر اساس مبانی فقهی آن، اعتیاد را یکی از اسباب حجر دانست. به‌ویژه ملاک ماده ۱۲۱۱ که «جنون به هر درجه» را موجب حجر دانسته، قابل تسری به اعتیاد شدید است که آثار مشابهی بر عقل و اراده دارد.

ضمناً پژوهش حاضر نشان داد که در تحلیل فقهی و اقتصادی معاملات معتادان، باید میان سه حالت تفکیک شود:

الف) حالت زوال کامل عقل و اراده (نشئگی یا خماری شدید): در این حالت قصد معتبر وجود ندارد و معامله باطل است.

ب) حالت ضعف عقل و رشد اقتصادی: عقد غیرنافذ است و صحت آن منوط به اجازه‌ی ولی یا دادگاه است.

ج) حالت افاقه یا اعتیاد خفیف: اصل صحت بر معاملات جاری است مگر خلافش ثابت شود.

از دیدگاه قواعد فقهی، قواعد لاضرر، نفی سبیل، حفظ مال و اصل صحت در تحلیل این مسئله نقش اساسی دارند. از نظر پزشکی‌قانونی نیز، گزارش‌ها حاکی از آن است که اعتیاد طولانی‌مدت موجب تغییرات در لوب پیشانی مغز، مرکز تصمیم‌گیری و قضاوت عقلانی می‌شود. این یافته علمی تأییدی تجربی بر تحلیل فقهی است که مناط حجر را اختلال در قوه تمییز می‌داند. بر این اساس، می‌توان میان فقه و علم پزشکی پیوندی منطقی برقرار کرد. در تحلیل آثار حقوقی، باید توجه داشت که بطلان یا غیرنفوذ معاملات معتاد، اثر قهری ندارد و نیازمند احراز قضایی است. تا زمانی که دادگاه با نظر کارشناسی پزشکی، فقدان قصد یا رشد را احراز نکند، اصل بر اهلیت است. این امر با اصل «استصحاب اهلیت» و اصل صحت مطابقت دارد. پژوهش همچنین نشان داد که یکی از مهم‌ترین مباحث مرتبط با معاملات معتادان، خیارات است. خیار غبن و تدلیس به‌ویژه در این زمینه کاربرد دارد. اگر شخصی با سوءاستفاده از اعتیاد طرف مقابل، معامله‌ای انجام دهد که تفاوت فاحش با قیمت واقعی دارد، مغبون حق فسخ دارد. این حکم در واقع اجرای قاعده لاضرر در عرصه‌ی قراردادهاست. همچنین، اگر یکی از طرفین اعتیاد خود را پنهان کند، خیار تدلیس برای طرف مقابل ثابت است. در نهایت، از منظر فقه اقتصادی، معاملات اشخاص فاقد اراده‌ی سالم، موجب اخلال در عدالت مالی و توزیع ناعادلانه ثروت می‌شود. فقه اسلامی که بر مبنای مقاصد شریعت، حفظ عقل و مال را از اصول پنج‌گانه‌ی خود می‌داند، نمی‌تواند اجازه دهد اراده‌ی مختل، مبنای مشروعیت تملک و مبادله قرار گیرد. بنابراین، در نظام اقتصادی اسلامی، شرط سلامت عقل و رشد نه‌تنها شرط فردی صحت عقد، بلکه شرط عمومی مشروعیت مبادلات است. در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت فقه امامیه با برخورداری از اصول استنباطی پویا، در پرتو قواعدی چون لاضرر، حفظ مال و نفی سبیل، می‌تواند چارچوب نظری منسجمی برای حکم تکلیفی و وضعی معاملات شخص معتاد ارائه دهد و زمینه‌ساز تدوین قوانین نوین در نظام حقوقی ایران شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Drug addiction constitutes a multidimensional social, medical, jurisprudential, and legal phenomenon whose consequences extend beyond individual health and may directly affect legal capacity, contractual intention, financial judgment, and the validity of transactions. Within Imamī jurisprudence and Iranian civil law, the validity and enforceability of legal transactions depend on a set of fundamental conditions, including intention, consent, reason, maturity, and the capacity to distinguish personal benefit from harm. The classical jurisprudential concepts of

ḥajr (legal interdiction), *safah* (financial prodigality or lack of rational financial judgment), and *junūn* (insanity) were developed to protect persons whose intellectual or financial competence is impaired and to preserve the integrity of transactions. The emergence of severe substance dependence, however, raises a contemporary legal question that classical categories do not expressly address: whether addiction, when it impairs cognition, volition, or financial judgment, can place the addicted person within the functional scope of legally incapacitated persons. Iranian civil law expressly recognizes minors, insane persons, and prodigals as legally incapacitated, yet it contains no explicit provision treating addiction as an independent ground of interdiction. Consequently, the legal status of transactions conducted by persons with addiction must be determined through interpretation of the general principles governing legal capacity, intention, consent, rationality, and financial maturity. In Imamī jurisprudence, the decisive criterion is not merely the formal classification assigned to a person but the actual existence or absence of the intellectual and volitional faculties necessary for legally meaningful conduct. When the faculty of discernment is substantially or completely lost, the jurisprudential consequences associated with insanity or prodigality may become relevant, depending on the nature of the impairment (al-Hilli, 1987; Najafi, 1988). Contemporary Iranian legal scholarship similarly emphasizes that addiction does not automatically extinguish legal capacity; rather, its legal significance depends on the extent to which it demonstrably affects intention, consent, cognition, or rational financial behavior (Safaei & Ghasemzadeh, 2019; Zeraat, 2017). Accordingly, this study addresses the jurisprudential and legal foundations governing the transactions of persons addicted to narcotic drugs and seeks to clarify the circumstances under which such transactions should be considered valid, void, non-effective pending authorization, or otherwise susceptible to judicial protection.

The principal objective of the study is to formulate an integrated jurisprudential-legal framework for assessing the validity and legal effects of transactions entered into by persons with substance addiction. The inquiry focuses on three interrelated dimensions: first, the doctrinal foundations of legal capacity and interdiction in Imamī jurisprudence and Iranian civil law; second, the effect of addiction on contractual intention, consent, and financial maturity; and third, the role of protective jurisprudential rules, including the rule of no harm, protection of property, and the principle of validity of transactions. From a doctrinal perspective, intention and consent are central elements of a valid legal act, and the absence of genuine contractual intention may prevent the formation of the legal transaction itself, whereas defects in financial maturity may instead affect its enforceability or effectiveness (Katouzian, 2007; Shahidi, 2013). This distinction is particularly important in the context of addiction because not every level of dependence produces the same cognitive or legal consequences. A person may remain fully aware of the nature and consequences of a transaction despite habitual substance use, while another person may experience severe intoxication, withdrawal, cognitive deterioration, compulsive behavior, or impaired judgment that substantially undermines the ability to make legally meaningful decisions. For this reason, the study rejects any automatic equation between addiction and insanity or between addiction and prodigality. Instead, it adopts a functional approach according to which the legal effect depends on the specific impairment established at the time of the transaction. If addiction completely eliminates

understanding and volition, the issue becomes one of absence of intention and potential nullity; if intention remains but financial prudence and rational management of property are seriously impaired, the situation may be analyzed through the rules governing prodigality and interdiction; and if neither intention nor financial maturity is materially impaired, the transaction remains subject to the general presumption of validity. This functional understanding is also consistent with the position that limitations on financial autonomy should not be imposed without clear evidence, particularly because interdiction constitutes a significant restriction on a person's legal and economic freedom (Emami, 1992; Katouzian, 2002).

Methodologically, the research employs a descriptive-analytical and doctrinal approach based on a comparative examination of classical Imamī jurisprudential sources, Iranian civil-law scholarship, and forensic-medical perspectives concerning the psychological consequences of substance dependence. The jurisprudential analysis concentrates on the legal effects of loss of reason, defective financial judgment, and absence or impairment of intention and consent, while the civil-law analysis examines the conceptual relationship between addiction and the established categories of insanity and prodigality. Classical jurisprudential authorities treat reason and discernment as foundational prerequisites for valid legal conduct and restrict the financial acts of persons incapable of protecting their own interests (al-Hilli, 1996; al-Shahid al-Thani, 1989). The study further considers the doctrine of *lā ḍarar* as a protective principle capable of informing judicial intervention where enforcement of a legal position would generate legally cognizable and unjustified harm, while recognizing that the rule does not independently invalidate every disadvantageous transaction (Naraqi, 1996). Likewise, the protection of property and the preservation of rational economic agency are examined as underlying principles that may justify limiting financial transactions when genuine incapacity has been proven. The comparative component also considers Sunni jurisprudential approaches to incapacity, intoxication, and limitations on financial disposition, particularly to clarify the broader Islamic jurisprudential treatment of impaired rational agency (al-Zuhayli, 1983; Mughniyah, 1983). In addition, forensic-medical findings are used not as an independent source of legal judgment but as evidentiary material capable of assisting courts in determining whether addiction actually affected cognition, volition, and financial decision-making at the relevant time. Modern forensic research indicates that severe substance dependence may produce psychological and cognitive consequences affecting legal competence, but such findings must be individualized and cannot justify a general presumption of incapacity for all persons with addiction (Goudarzi & Kiani, 2020). Therefore, the study emphasizes the distinction between medical diagnosis and legal classification: expert evidence may establish the existence, degree, and timing of cognitive impairment, whereas the court remains responsible for assigning the appropriate legal consequence.

The findings demonstrate that the legal consequences of transactions by persons with addiction should be differentiated according to the specific form and degree of impairment. The first category includes cases in which the individual, because of severe intoxication, withdrawal, or addiction-related cognitive disturbance, lacks a genuine understanding of the nature and legal consequences of the transaction. In such cases, the absence of legally recognizable intention undermines the formation of the contract itself, and the transaction may be treated as void under the general rules governing intention and legal

acts (Shahidi, 2013). The second category concerns individuals who retain basic understanding and contractual intention but have substantially lost the capacity to evaluate financial benefit and harm, preserve property, or make decisions consistent with ordinary standards of rational economic conduct. This condition resembles the jurisprudential and legal concept of *safah*, in which the person's ability to manage property is impaired even though complete loss of reason has not occurred (Najafi, 1988; Safaei & Ghasemzadeh, 2019). Where addiction produces this type of persistent and demonstrable financial incapacity, the rules relating to interdiction and non-effectiveness of certain financial transactions may become applicable. The third category includes persons whose addiction does not materially impair contractual intention, comprehension, or financial judgment; their transactions remain valid under the principle of validity and the general presumption of legal capacity. The findings therefore reject a categorical rule under which addiction itself constitutes an independent cause of interdiction. Rather, addiction functions as a factual condition whose legal relevance emerges only when it produces one of the legally recognized defects in intention, reason, consent, or financial maturity. This distinction also protects transactional security by preventing parties from invoking a mere history of substance use as a retrospective basis for invalidating unfavorable contracts. At the same time, it preserves effective judicial protection for persons whose addiction has genuinely deprived them of the minimum intellectual or financial competence required for valid economic conduct (Emami, 1992; Zeraat, 2017).

The analysis further shows that the protection of persons with addiction should not be confined to the law of interdiction, because several other legal doctrines may become relevant depending on the circumstances of the transaction. Where the addicted party retains capacity but is exploited because of vulnerability, severe disparity between the exchanged values may justify consideration of the rules governing gross lesion, while deceptive conduct may activate the law of fraud or misrepresentation. The decisive issue in such cases is not addiction as an abstract status, but whether the legal requirements of the relevant remedy have been independently satisfied. In the same way, the rule of no harm may support judicial protection against exploitation but should not be transformed into a general rule invalidating all economically disadvantageous transactions involving persons with addiction (Naraqi, 1996; Sobhani, 2008). The study also emphasizes that a distinction must be maintained among nullity, non-effectiveness pending authorization, rescission, and civil liability, because each institution has a separate doctrinal basis and produces different consequences. A void transaction does not produce the intended proprietary effects, whereas a non-effective transaction may remain capable of validation under the legally applicable conditions; rescission presupposes the existence of a valid contract that may later be terminated, and civil liability requires independent proof of damage, causation, and the relevant basis of responsibility. The jurisprudential rule protecting property similarly supports judicial intervention where an individual has demonstrably lost the capacity to manage assets, but it does not justify unlimited paternalism or an automatic suspension of economic freedom (al-Hilli, 1996). This approach is especially important from the perspective of Islamic economic jurisprudence, in which the protection of property, preservation of rational agency, prevention of exploitation, and stability of transactions must be balanced rather than treated as mutually exclusive values.

Accordingly, forensic expertise should identify the type, severity, duration, and timing of the impairment, while courts should determine whether the established facts correspond to absence of intention, prodigality, insanity, defective consent, or no legally relevant incapacity at all (Boushehri, 2003; Goudarzi & Kiani, 2020).

In conclusion, the legal status of transactions entered into by persons addicted to narcotic drugs cannot be determined through a simple classification of addiction as a new and autonomous form of legal incapacity. A more coherent approach requires examination of the actual effect of addiction on intention, understanding, consent, and financial maturity at the time of the transaction. Where addiction completely destroys the capacity to understand and intend the legal act, the transaction should be analyzed within the framework of absence of intention and nullity. Where the person retains basic understanding but has lost the capacity for rational financial management, the rules of prodigality, interdiction, and non-effectiveness may become relevant. Where no substantial impairment is established, the ordinary presumption of legal capacity and validity of transactions must remain operative. This differentiated framework provides a more precise balance between two competing objectives: protecting vulnerable persons from exploitation and self-destructive economic decisions, and preserving legal certainty, contractual stability, and individual autonomy. It also demonstrates that Imamī jurisprudence contains sufficient doctrinal flexibility to address contemporary problems associated with substance addiction without requiring an indiscriminate expansion of traditional categories of incapacity. The most appropriate legislative approach would therefore be to clarify the legal significance of severe addiction through criteria based on demonstrable cognitive and financial impairment rather than by declaring all persons with addiction legally incapacitated. Such a model would also strengthen cooperation between courts and forensic experts by assigning each institution a clearly defined role: medical specialists would assess the nature and degree of impairment, while judicial authorities would determine its legal consequences. Ultimately, the proposed framework can contribute to the development of more coherent rules in Iranian civil law and Islamic economic jurisprudence, reduce inconsistent judicial interpretations, prevent opportunistic challenges to valid transactions, and provide more effective legal protection to individuals whose addiction has genuinely compromised their capacity for autonomous and rational economic decision-making.

References

al-Hilli, A. (1996). *Tahrir al-ahkam al-shar'iyyah (Exposition of Islamic legal rulings)*. Islamic Publishing Institute.

al-Hilli, M. (1987). *Shara'i' al-Islam fi masa'il al-halal wa al-haram (The laws of Islam concerning lawful and unlawful matters)* (Vol. 2). Dar al-Dhakha'ir.

al-Shahid al-Thani, Z. a.-D. i. A. (1989). *Al-Rawdah al-bahiyyah fi sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah* (Vol. 7). Dar al-Hadith.

al-Zuhayli, W. (1983). *Islamic jurisprudence and its evidence* (Vol. 4). Dar al-Fikr.

Boushehri, S. M. (2003). *Civil procedure and ascertainment of legal capacity*. SAMT.

Dehkhoda, A. A. (1959). *Dehkhoda dictionary* (Vol. 7). University of Tehran.

Emami, S. H. (1992). *Civil law* (8th ed., Vol. 2). Eslamiyeh.

Goudarzi, A., & Kiani, M. (2020). Examining the psychological effects of addiction and its impact on legal capacity. *Iranian Journal of Forensic Medicine*, *25*(4).

Katouzian, N. (2002). *Civil law: Legal acts* (6th ed.). Enteshar Publishing Company.

Katouzian, N. (2007). *Civil law: General rules of contracts* (8th ed., Vol. 2). Enteshar Publishing Company.

Khomeini, R. (1982). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.

Mughniyah, M. J. (1983). *Jurisprudence according to the five schools* (Vol. 3). Dar al-Ilm lil-Malayin.

Najafi, M. H. (1988). *Jawahir al-kalam fi sharh Shara'i' al-Islam* (2nd ed., Vol. 21). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Naraqi, A. (1996). *Awa'id al-ayyam* (Vol. 3). Ayatollah Mar'ashi Library.

Safaei, S. H., & Ghasemzadeh, A. (2019). *Persons and legally incapacitated persons in Iranian civil law* (4th ed.). SAMT.

Shahidi, S. H. (2013). *Legal analysis of intention and consent in transactions* (2nd ed.). SAMT.

Sobhani, J. (2008). *The legal system of Islam* (Vol. 3). Imam Sadiq Institute.

Zeraat, A. (2017). *Civil law: Persons and legal capacity* (3rd ed.). Mizan.